

خرابات از حقیقت تا مجاز*

علی دهقان^۱

استادیار زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد تبریز - ایران

مسلم رجیبی^۲

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه حکیم سبزواری

جواد صدیقی لبقوان^۳

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه حکیم سبزواری

چکیده

خرابات در ادبیات فارسی هم به معنی حقیقی و منفی، به میکده و محل فسق و فجور و هم به معنی مجازی و مثبت، به جایگاه پاکبازی و فناگاه عاشقان و عارفان دلالت می‌کند. شاعران زبان فارسی در قلمرو این واژه مضامینی بکر آفریده‌اند. گرد آمدن معانی متناقض در این واژه و در عین حال بسامد بالای کاربرد و تبدیل آن به اصطلاح کلیدی و مهم در متون ادبی و عرفانی، سبب شده جایگاه درخور توجهی پیدا کند. بدین منظور، در این تحقیق ریشه‌شناسی و تطور و بار معنایی "خرابات" در متون ادبی و عرفانی مهم بررسی شد. بنابر این مطالعه، واژه خرابات ریشه و خاستگاه‌های مختلفی دارد. معنای ساده و منفی آن به مفهوم مثبت عرفانی تطور یافته است و به مکان براندازی نام و ننگ، محل تزکیه درون و رهایی از خرافات و ظلمات و رسیدن به مقام فنای فی‌الله تبدیل شده است.

واژگان کلیدی: خرابات، ادب فارسی، تطور معنایی، معنی حقیقی، معنای عرفانی

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۳/۱۴ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۷/۳۰

۱- پست الکترونیکی نویسنده مسؤول: a_dehghan@iaut.ac.ir

مضامین مربوط به اصطلاح «خرابات» آبشخور متعددی دارد. مکان خرابات، معانی متعدد حقیقی و عرفانی، سیر تطور مفاهیم و مضامین آن، جستجوی مضامین مشترکی که شاعران از این اصطلاح آفریده‌اند، به مطالعه و تحقیق مفصلی نیاز دارد. در باره‌ی خرابات و خراباتی و حضور اندیشه‌ها و مضامین مربوط به آن پژوهش مستقلی صورت نگرفته و فقط محققان معدودی هم چون رجایی بخارایی و شفیع کدکنی در لابه‌لای اشعار حافظ و عطار در مورد آن بحث کرده‌اند. اما تحقیقی که به صورت مبسوط به آن پردازد تا به حال صورت نگرفته است. چنین پیشینه و اهمیتی، انگیزه‌ی بررسی جوانب این موضوع را در متون نظم و نثر فارسی تقویت می‌کند.

خرابات در لغت

خرابات «بر وزن کرامات، شرابخانه، بوزه‌خانه» است (تبریزی=ابن‌خلف، ۱۳۶۲). در لغت‌نامه دهخدا «محل فساق اعم از قحبه‌خانه و میخانه. جایی که اراذل و اوباش برای طرب در آن می‌گذرانند. عشرتکده، طرب‌خانه» (۱۳۷۱) معرفی شده است. در قرن پنجم و ششم به معنی فسق و فجور به کار می‌رفته است: «و خرابات و خمرخانه را بنا کردند و لواطه و زنا و مناهی شرع را تمکین دادند.» (راوندی، ۱۳۷۳: ۳۱). عده‌ای معتقدند که خرابات جمع خرابه و خرابه‌های بیرون شهر است. این مکان، خلوتگاه رندان بوده است و به تدریج خرابات به معنی میخانه و نیز به معنی روسپی‌خانه به کار رفته است. این تلقی را بیتی از حافظ تأیید می‌کند:

بیا بیا که زمانی ز می خراب شویم مگر رسیم به گنجی در این خراب آباد

(حافظ، ۱۳۷۵: ۱۸۰).

همچنین «خرابات کانون انواع فسق از شراب، قمار، لهو و لعب بوده است در بیتی از حافظ هم اشاره به جنبه‌ی قمارخانگی خرابات مشهور است:

به خرابات مغان گر گذر افتد بازم حاصل خرقه و سجاده روان در بازم

(خرم‌شاهی، ۱۳۷۲، ج ۱: ۱۵۲)

بنابر این در باره خراباتی گفته‌اند: اهل خرابات، کسانی که اهل فساد و تباهی‌اند و در خرابات

(محل فسق و فجور) زندگی می‌کنند. (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸: ۵۲۷).

مفرد این واژه، خرابه است در عربی یعنی محل فسق و فجور اتفاقاً به معنی عشرتکده نیز استفاده شده است (قدسی، ۱۳۸۱: ۸۱۲). عده‌ای کلمه «خرابات» را با واژگان زبان عربی «ماخوره» و «مواخیر» مترادف دانسته و گفته‌اند ریشه خرابات معلوم نیست که «فارسی یا عربی» است و کیفیت علت استعمال آن به صورت مجازی در مصطلحات صوفیه روشن نیست. (رجایی، ۱۳۵۸: ۱۸۶)

برخی دیگر خرابات را «طرب‌خانه، محل فسق و فجور و در عرفان مقام عشق و محبت و پیشگاه پیر طریقت» دانسته‌اند (رشید، ۱۳۷۵: ۳۲). خرابات در اصطلاح عرفانی، «اشاره به وحدت است اعم از وحدت افعالی و صفاتی و ذاتی و ابتدای آن عبارت از مقام فنای افعال و صفات است و خراباتی، سالک عاشق لابلالی است که از قید رؤیت تمایز افعال و صفات واجب و ممکن خلاصی یافته افعال و صفات جمیع اشیا را، محو افعال و صفات الهی داند و هیچ صفتی به خود و دیگران منسوب ندارد (برزگرخالقی، ۱۳۷۴: ۲۲۱). در خرابات «سالک جمع افعال و صفات و ذات را فانی و محو در ذات حق تعالی یابد و إِلَيْهِ تَرْجِعُ كُلُّهُ لَهُ التَّوْحِيدِ اسقاط الاضافات» (ختمی لاهوری، ۱۳۷۴: ۲۳۰۱). ابوالمفاخر باخرزی گفته است: «خرابات و مصطبه عبارت و کنایت است از خرابات و تغییر رسوم و عادات طبیعت و ناموس و خویشتن نمایی و خودبینی و ظاهرآرایی و تبدیل اخلاق بشریت به اخلاق مودت و محبت و خرابی هوس‌ها به طریق حبس و قید و منع او از عمل خویشتن» (باخرزی، ۱۳۴۵، ج ۲: ۲۵۰). پس در عرفان «خراباتی آن است که از خودی فراغت یافته خود را به کوی نیستی دریافته است» (رادمنش، ۱۳۸۴: ۸۳). خرابات و دیر مغان در زبان حافظ «رمزی است از محلّ تجمّع رندان و قلندران و خوش مشربان یعنی کسانی که نوعی وارستگی دارند از این رو حافظ در خرابات مغان نور خدا می‌بیند از قمار و غلام بارگی، ترسبچه و سایر اصطلاحاتی که احیاناً در زبان سنایی و حتی عطار آمده است اثری در حافظ نیست.» (دشتی، ۱۳۹۰: ۵۶)

در باور حافظ این عشق در همه جا جاری است و او با چشمان زلال و نگاه روشن خود خدا را در همه جا می‌بیند:

در عشق خانقاه و خرابات فرق نیست هر جا که هست پرتو روی حبیب هست

(حسن لی، ۱۳۸۵: ۷۵)

«با چنین باورداشتی بود که ملامتیان، دُرد آشام خراباتی، در یوزه‌ی دوره گرد، لای خوار گلخن نشین، پیر باده فروش، رند لابلالی را مرشد و رهنما و پیر طریقت و مقتدا معرفی می‌کردند و معتقد بودند که از میکده هم به سوی حق راهی هست چنان که از ابوسعید ابوالخیر پرسیدند مردان خدا در مسجد باشند؟ گفت در خرابات هم باشند» (مالکی، ۱۳۷۸: ۱۷۰). زرین کوب معتقد است، خانقاه صوفی هم گهگاه با خرابات رندان تفاوت زیادی ندارد، حضور یک شیخ راستین ممکن است آن جا را به محل توبه و مناجات تبدیل کند. (زرین کوب، ۱۳۷۹: ۸۹)

برخی از حافظ شناسان نیز این کلمه را به ضم «خ» می‌خوانند و آن را خور آباد؛ معبد یا شادی خانه مهرپرستان می‌دانند. اما در کلام حافظ خرابات معنی عمیق تری دارد و نزدیک به مفهوم دیر مغان که در آن از ریا و تزویر اهل ظاهر نشانی نیست، به کار رفته است و مانند می و می‌خوارگی برای مقابله با ریاکاران است. (استعلامی، ۱۳۸۲: ۹۱) و متذکر می‌شویم که «شاعر شیراز برای آن که به زهد و طامات ریاکارانه‌ی نیشخند بزند از خانقاه روی بر می‌تابد و به پیر خرابات پناه می‌برد.» (زرین کوب، ۱۳۶۶: ۱۶۴). با همی این اوصاف «حافظ قرآن با خراباتی بودن سازگار در نمی‌آید. به همین سبب است که کسانی که غزل‌های حافظ را می‌شنوند و اصرار او را در زبان شعری بر رندی و می‌خواری می‌بینند در حرف‌های او شک می‌کنند.» (پورنامداریان، ۱۳۸۲: ۴۰)

در خرابات حافظ همی مفاهیم و ابعاد مادی و معنوی آن در نقش نهاد اجتماعی در هم آمیخته است و می‌توان آن را از کلمات کلیدی و یکی از اسطوره‌های مهم دیوان حافظ دانست. در خرابات حافظ سه مرحله و جنبه ملاحظه می‌شود.

۱- کنایه از می‌خانه

۲- با حفظ همان معنی ولی نقطه مقابل خانقاه یا مسجد

۳- با محتوای احترام آمیز عرفانی

در بسیاری از دواوین شعرا و ادبا سخن از خرابات طریقت و خرابات مغان است. در حقیقت می‌گوییم خرابات طریقت: «سخن از طریقی است که در خرابات سامان می‌گیرد نه در صومعه و خانقاه و پیوستن به این پیر خرابات را رندان تقدیر ازلی خود می‌دانند و آن را صمیمانه می‌پذیرند» (استعلامی، ۱۳۸۲: ۹۴) و به هنگام سخن گفتن از خرابات مغان باید متوجه بود که «گذر در خرابات مغان راه یافتن به عوالم صاحب دلان است که حافظ در چنین خراباتی نور خدا

می‌بیند» (همان، ۸۶). باید یادآور شد که خرابات مغان (خرابه‌های زرتشتیان، آثار باستانی) همان عشرتکده‌های مردم غیرمسلمان زردتشتی و به رمزخانقاه‌های سالکان طریقت عرفان (ثروتیان، ۱۳۷۸: ۱۸۱۵) است.

تطور و تحول معنایی و ساختاری «خرابات»

ادبا برای خرابات و علل تحول ساختاری آن دلایل زیادی بر شمرده‌اند، از آن جمله جلال الدین همایی معتقد است که «اصل خرابات ممکن است خور آباد بوده و بعدها تلفظ و معنی آن دگرگون گردیده و به صورت کنونی در مصطلحات صوفیه وارد شده باشد.» (رجایی، ۱۳۵۸: ۱۸۷). با این تفاسیر باید به دنبال وجوه اشتراکی مابین خرابات و خورآباد گشت که صورت‌های سه‌گانه‌ی زیر را معلوم سازد:

۱- کلمه خور و چگونگی تغییر صورت آن به خُر بدون واو:

در غیاث الغات رامپوری آمده است: «در قدیم لفظ خور را که به معنی آفتاب است بی واو می‌نوشتند. متأخرین به جهت رفع اشتباه به لفظ خر که به معنی حمار است به واو می‌نویسند.» (رامپوری، ۱۳۷۹: ۶۴)

این طرز نگارش «خور» به صورت «خُر» دارای شواهدی است. به عنوان مثال کلمه‌ی «خراسان» که همواره بی واو نوشته می‌شود و در معنی آن تردید نیست که «خورآسان» به معنی مشرق و محل برآمدن خورشید است. کلمه‌ی خورشید و خور در متون قدیم بدون واو نوشته می‌شده است. به عنوان مثال انوری آورده:

نور و ظلمت از حضور و غیبت خورشید دان امن و تشویش از حضور و غیبت طغرل تکین
(انوری، ۱۳۷۹: ۳۸۸)

در تاریخ سیستان هم این گونه آمده: «اما حکمای عالم جهان را بخشش کردند بر برآمدن و فرو شدن خورشید به نیمروز» (۱۳۵۵: ۲۳). مؤلف تاریخ جهان گشای جوینی هم این گونه آورده: «و روز دیگر را که صحرا از عکس خورشید طشتی نمود پر از خون دروازه بگشادند و در نقار و مکاوحت بریستند.» (جوینی، ۱۳۵۵: ج ۱: ۸۰)

۲- اشاره به سابقه‌ی پرستش خورشید:

آیین مهرپرستی (Mitraisme) با توجه به شواهد و مدارک بین اقوام آریایی به خصوص ایرانیان پیش از ظهور زردتشت وجود داشته است. گذشته از این نزد سایر اقوام پرستش ستارگان و خورشید نیز رایج بوده است و آنان معاهد و معابدی داشته‌اند. حال آن که خرابات در لغت به معنای می‌خانه و قمارخانه و جای بدکاران استعمال شده است و بدین معنی شاید تا اواسط قرن ششم به کار می‌رفته است. (علوی، ۱۳۸۰: ۱۲۳) پس «با توجه به سابقه‌ی پرستش خورشید که میان اقوام آریایی مخصوصاً ایرانیان پیش از ظهور زرتشت و هم‌چنین در میان اعراب متداول بوده و با توجه و دقت در قصه‌ی سلیمان و بلقیس در قرآن مجید که می‌فرماید: «وجدتها و فومها یسجدون من دون الله» می‌توان گفت که برابر آوردن خرابات یا دیر که انتسابی به مذهب دارد ... نوعی سابقه‌ی مذهبی است.» (همان: ۱۲۵).

از آن جایی که خرابات با واژه «دیر» گاه و بیگاه قرین می‌شود و به صورت دیر خرابات به کار می‌رود و یا آمدن خرابات با اوصاف مغان (دیر مغان، خرابات مغان) می‌توان قرینه‌ای دال بر این که خرابات دارای یک نوع سابقه‌ی دینی و مذهبی بوده است. به عنوان نمونه در اشعار سنایی می‌توان این بیت را ذکر کرد:

در خرابات نبینی که ز مستی همه سال راهب دیر تو را کشتی و زَنار دهد

(سنایی، ۱۳۷۱: ۱۵۱)

این نشان لیاقت و قابلیت که در عرصه مذهب به پذیرندگان کیش زردتشتی اعطا می‌شده است مؤید این است که محل خرابات دارای یک نوع سابقه‌ی مذهبی است به خصوص اگر در نظر گرفته شود که کیش زردشت پس از مهرپرستی و ادیان دیگر، آیین رسمی ایرانیان بوده است و مغ و مغبچه و پیر مغان هم منشعب از القاب زردشتی است که حافظ نیز غالباً (خرابات مغان) یا (دیر مغان) آورده و یا خرابات را به دیر خراب وصف کرده است. (رجایی، ۱۳۵۸: ۱۹۶). ناگفته نماند که ملک الشعرا بهار در تاریخ سیستان راجع به معبد و آتش‌خانه‌ای که در آن سخن از خورشید رود نوشته است: «خورشید معلوم نیست شاید خانه و هم محلی هم برای خورشید داشته‌اند و بعید نیست که خرابات شعرا مربوط به همین معنی بوده و در اصل «خورآباد» باشد؟» (بهار، ۱۳۵۵: ۹۳)

۳- ابدال آباد به تا در آبات به جای آباد:

ابدال دال به تا و بالعکس در کلماتی مانند زرتشت و زردشت، سپه بت و سپهبد و هم چنین در متون پهلوی و امروزی فراوان مشاهده می‌شود. مثلاً در قابوس نامه ابدال دال به تا را می‌توان به وضوح دید: «آن گاه طعام بیاریت که وی گرسنه هفت روزه است ... در شهری منادی کنید که آن مرد که نان در دجله افگند کیست و بگویت تا بیاید» (عنصرالمعالی، ۱۳۵۵: ۱۳۴)

خرابات در متون ادبی و عرفانی فارسی

برخی از شعرا و ادبای فارسی، در کتب منظوم و منثور به خرابات و ویژگی‌های آن توجه زیادی کرده‌اند که در اینجا نقل و بررسی می‌شوند:

الف) خرابات در متون نثر

مستملی بخاری (۴۳۴ ه. ق): خرابات را به معنی حقیقی آن یعنی «می‌خانه» به کار برده است: «شبانگاه در دوگان بست و به خرابات رفت و سبوی می‌بخرید و ...». (شرح تعرف، ۱۳۶۶، ج ۱: ۸۱). هجویری (۴۶۵ ه. ق) که کتاب کشف‌المحجوب او یکی از منابع قدیمی در اصول تصوف است، خرابات را به معنی واقعی کلمه به کار برده است نه تعبیر صوفیانه‌ی آن و در منظر کلام او خرابات برای صوفیان، هم چون کلیسا برای مسلمانان است: «پس صومعه‌ای اگر به خرابات شود خرابات صومعه وی می‌شود و خراباتی اگر به صومعه رود صومعه خرابات وی گردد.» (هجویری، ۱۳۶۹: ۵۳۴)

ابوسعید ابی‌الخیر میهنه‌ای (۴۴۰ ه. ق) خرابات را در معنی «می‌خانه» به کار برده است: «و در آن وقت که شیخ بوسعید به نیشابور بود روزی حسن را گفت برخیز و قوالی بیار حسن بیرون رفت و طلب کرد کسی را نیافت چون عاجز شد جوانی را نشان دادند در خراباتی. حسن به طلب او شد ...» (محمد بن منور، ۱۳۷۱: ۲۴۵)

عطار نیشابوری نیز از خرابات در همین معنی یاد کرده است: «اگر آسمانیانند از زمینیان می‌جویند و اگر زمینیانند از آسمان می‌طلبند اگر جوان است از پیر می‌طلبند و اگر پیر است از

۱۲۲ ————— فصل‌نامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر - زمستان ۱۳۹۳، (ش. پ: ۲۲)
جوان می‌طلبد و اگر از خراباتی است از زهد می‌طلبد و اگر زاهد است از خراباتی می‌طلبد.»
(عطار نیشابوری، ۱۳۵۴: ۱۳۳) و از این عبارت سعدی بر می‌آید که خرابات در کلام او به معنای
شراب‌خانه بوده است: «و گر به خراباتی رود به نماز کردن، منسوب شود به خمر خوردن»
(سعدی، ۱۳۷۴: ۱۷۵)

ب) خرابات در متون نظم

امیر خسرو دهلوی

امیر خسرو دهلوی «خرابات را در قالب تعبیری هم چون «رند خرابات، خرابات فنا،
خرابات عاشقان، پیر خرابات، خرابات مغان و خرابات عشق» به کار می‌برد. بار معنایی این
واژه در قاموس واژگانی امیر خسرو دهلوی مثبت است. در نظر دهلوی در خرابات نشانی از
ریا و تزویر نیست، بلکه آن جا محلّ اخلاص و پاکی است. وی دعای پیر خرابات را به
مرحله‌ی اجابت بسیار نزدیک می‌بیند:

«دلّم به صحبت رندان همی کشد دایم دعای پیر خرابات کار خواهد کرد»

(دهلوی، ۱۳۸۴: ۸۹)

وی پاکبازان و از دام تعلق رسته‌ی خرابات را مقیم درگاه فنا و رهیده از عرصه‌ی تعلقات دنیا
دیده است. او خرابات نشینان را بسیار وارسته و آزاد مرد دیده است که کوچک‌ترین میلی در
به دست آوردن حطام اندک دنیوی ندارند:

«پاکبازان سر کوی خرابات فنا در مقام سر فرازی خشت بالین کرده اند»

(دهلوی، ۱۳۸۴: ۱۲۳)

اوحدی مراغه‌ای

تعبیر و ترکیبات خراباتی که در دیوان اوحدی مراغه‌ای آمده است، زیاد نیست. ولی اوحدی از
خرابات بهره‌های ادبی زیادی برده است. وی در غزلی با عنوان «به مسجد ره نمی‌دانم گرفتار
خراباتم» به طور کامل سرسپردگی خود را به درگاه خراباتیان اعلام می‌دارد. حتی بیان می‌کند
که اگر مرا مقیم مسجد ببینی باز هم دل مرا پای بند و هوایی خرابات خواهی یافت:

«خراب افتاد کار من خرابات اختیار من
خراباتی است یار من از آن یار خراباتم
به مسجد ره نمی دانم گرفتار خراباتم
جزین کاری نمی دانم که در کار خراباتم
تو گر جویای تمکینی سزد با من که ننشینی
که گر در مسجدم بینی طلبکار خراباتم»
(اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۴۰: ۲۱۸)

وی معتقد است که شرط ورود خرابات پختگی است. اما خود وی از فرط بدنامی حتی اذن
ورود به مسجد را نمی‌یابد و از خامی خود راهی هم به خرابات نمی‌یابد:
«به خرابات گذارم ندهند از خامی سوی مسجد نتوانم شدن از بدنامی»
(اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۴۰: ۲۶۴)

انوری ابیوردی

انوری ابیوردی در کل دیوان اشعار خود این واژه را چهار مرتبه به کار گرفته اما در بُعد
منفی:

«به خرابات و می و مصطبه ایمان آرم
وز مناجات شب و صومعه بیزار شوم»
(انوری ابیوردی، ۱۳۷۹: ۴۲۳)

چنان که ملاحظه می‌شود خرابات در ردیف واژه‌هایی هم چون «می و مصطبه» آمده و از
طرفی در تقابل با مناجات و محل عبادت قرار گرفته است.

بابا طاهر

بابا طاهر که دوبیتی هایش دل هر خواننده‌ای را می‌رباید و نظر هر ادب دوستی را به خود
جلب می‌کند، در دوبیتی هایش، خرابات را رنگی عارفانه و ملکوتی زده و سروده:
«تو که ناخوانده‌ای علم سماوات
تو که نابرده‌ای ره در خرابات
تو که سود و زیان خود ندانی
به یاران کی رسی هیهات هیهات»
(بابا طاهر، ۱۳۳۳: ۳۷).

بیدل دهلوی

وی خرابات را در جلوه‌های زیبایی به تصویر کشیده است. نمودها و تعبیری هم چون

«خرابات جنون، خرابات حقیقت، خرابات دل، خرابات تعین، خرابات فنا، خرابات هوس، خرابات زندگی، خرابات تأمل، دیر خرابات، خرابات یقین، خرابات محبت، خرابات خیال، خرابات تغافل، خرابات ظهور، خرابات قناعت، خرابات زحمت». چنان که واضح است این جلوه‌های زیبا در کلام بیدل چنان از قدرت خیال بالایی بر خوردار است که بی‌شک ذهن هر خواننده‌ای را به خود مشغول می‌سازد. خرابات در کلام بیدل بیشتر رنگی عرفانی به خود گرفته است. خرابات در نظر وی جایگاهی است که در آن حقیقت را می‌توان یافت. آن جا از تعین و دو رنگی خبری نیست. مقامگاه فنا و درگاه ظهور و حضور است. خیال وی هم در حکم خراباتی است که گاه محبت در آن جلوه می‌کند و گاه تعین را به نظاره می‌نشیند:

«سنگ بر دل زن که من هم در خرابات خیال از شکست شیشه آغوش پری وا می‌کنم»
(بیدل دهلوی، ۱۳۷۶: ۱۴۷)

جامی

نور الدین عبدالرحمن جامی در غزلی زیبا از خرابات سخن به میان آورده و وقوف بر اسرار آن را کاری می‌داند که از پیر مغان بر می‌آید:

«شرح اسرار خرابات نداند همه کس هم مگر پیر مغان حل کند این مسأله‌ها»

(جامی، ۱۳۵۰: ۴۴)

آن گاه خود را نهیب می‌زند و چنین از صوفی نماها بیزاری می‌جوید:

«با خراباتیان نشین جامی بگسل از صوفیان طاماتی»

(جامی، ۱۳۵۰: ۳۲۱)

حافظ شیرازی

حافظ شیرازی ترکیبات زیادی با واژه‌ی خرابات آورده است: «خرابات طریقت، خرابات نشینان، مرید خرابات، گدایان خرابات، پیرخرابات، خرابات مغان، چشمه‌ی خرابات». همان طور که دیده می‌شود ترکیبات زیادی حافظ با این واژه آورده است. خرابات در نظر حافظ جایگاه زدودن غبار غرور زهد است:

«خرقه‌ی زهد مرا آب طریقت ببرد خانه‌ی عقل مرا آتش میخانه بسوخت»

(حافظ، ۱۳۷۵: ۶۸)

حافظ در همه جا پرتوی روی حبیب را می بیند. برای او فرقی ندارد که خرابات باشد یا خانقاه:

«در عشق خانقاه و خرابات فرق نیست
هر جا که هست پرتو روی حبیب هست»
(حافظ، ۱۳۷۵: ۵۴)

لطف پیر خرابات همیشه برای حافظ تداوم داشته و مشمول عنایت وی می شده است:
«بنده‌ی پیر خرابتم که لطفش دائم است
وز لطف شیخ و زاهد گاه هست و گاه نیست»
(حافظ، ۱۳۷۵: ۶۱)

خواجوی کرمانی

در نظر خواجوی کرمانی «خرابات» کویی است که اساس هستی و عوالم کبر و غرور را در هم می ریزد:

«اگر به کوی خرابات می کنی مسکن
نخست خانه هستی خراب باید کرد»
(خواجوی کرمانی، ۱۳۳۶: ۱۴۱)

گویا «خرابات» در نظر او جایگاه عروج انسانی است:

«اهل تحقیق چو کوی خرابات آیند
از ره میکرده بر بام سماوات آیند»
(خواجوی کرمانی، ۱۳۳۶: ۱۷۸)

سعدی شیرازی

سعدی مأمّن و مسکن عشق را در کوی خرابات می بیند و خرابات را جایگاهی می داند که با نیک‌نامی هیچ رابطه‌ای ندارد:

«خانه ی عشق در خرابات است
نیک نامی در او چه کار کند»
(سعدی، ۱۳۷۴: ۲۴۵)

او عقیده دارد اگر سر و کار کسی به خرابات افتاد و یا روی به مسجد آورد. این تقدیر ازلی است نه اختیاری:

«گر پیر مناجات است ور زند خراباتی
هر کس قدمی رفته است بر وی به سر انجامی»
(سعدی، ۱۳۷۴: ۳۷۱)

سنایی غزنوی

سنایی غزنوی خرابات را در قالب ترکیباتی بدیع این گونه آورده است: «خرابات نهار، ماه خرابات، کوی خرابات، رندان خرابات، خرابات قلندر، خرابات روح، خرابات فنا و ...». او که دو دوره‌ی تاریک و روشن در زندگی داشته است، خرابات را هم در معنی حقیقی و هم در معنای مجازی به کار برده است. او معتقد است تا آدمی معتکف راه خرابات نشود، به مقام عالیه و جایگاه کرامت باری نمی‌یابد. او رهایی از تعلقات را تنها در خدمتگزاری رندان خرابات می‌داند و بس و این گونه می‌سراید:

«تا معتکف راه خرابات نگردی شایسته‌ی ارباب کرامات نگردی
از بند علایق نشود نفس تو آزاد تابنده‌ی رندان خرابات نگردی»

(سنایی، ۱۳۷۱: ۲۱۱)

اما در بعد منفی و حقیقی آن خرابات را جایگاه فسق و فجور و مترادف با می‌خانه آورده است:

«باشیم مجاور خرابات چندان بخوریم باده‌ی خام»

(سنایی، ۱۳۷۱: ۱۷۸)

شیخ محمود شبستری

شبستری خرابات را به اوج معنای عرفانی خویش کشانده است. خرابات در نظر او مقام از خود بیخودی و رها شدن از انانیت و بندگی است. خرابات جایگاه خداشناسی و توحید است. مقام عاشقان است و آن را نه بدایتی است و نه نهایتی. برآستی که کسی مثل او چنین زیبا از خرابات تمجید نکرده است:

«خراباتی شدن از خود رهایی است خودی کفر است و رخود پارسایی است
نشانی داده‌اندت از خرابات که التوحید اسقاطا الاضافات
خرابات از جهان بی‌مثالی است مقام عاشقان لا ابالی است
خرابات آشیان مرغ جان است خرابات آستان لامکان است
خرابات خراب اندر خراب است که در صحرای او عالم سراب است
خراباتی است بی‌حد و نهایت نه آغازش کسی دیده نه غایت»

(شبستری، ۱۳۵۵: ۱۷۹)

صائب تبریزی

صائب در عرصه‌ی خیال خویش از خرابات واژگانی بدیع و مضامینی بکر آفریده است که شایسته‌ی تأمل و توجه است: «خرابات تجرّد، خرابات مغان، سربلندان خرابات، خشت خرابات، پیر خرابات، خرابات جنون، نورسیدگان خرابات، خرابات محبت، خرابات فلک، خرابات جهان، خرابات رضا راز خرابات، خرابات وجود، خرابات حقیقت». چنان که ملاحظه می‌شود غالب مظاهر هستی را صائب به خرابات تشبیه می‌کند جهان را، جنون را، فلک را، رضا و جنون را و صائب معتقد است که تمام آداب در خرابات عین بی ادبی و ترک رسوم و آداب، کمال ادب است:

«پیش از باب خرد رسم تکلف باب است در خرابات مغان ترک ادب آداب است»

(صائب، ۱۳۸۷: ۱۶۲)

بندگی کردن پیر خرابات و خدمت رندان آن جا توفیقی است که به هر کس ندهندش:

«خدمت پیر خرابات ز توفیقات است از جوانمردی اگر نام و نشانی داری»

(صائب، ۱۳۸۷: ۳۴۵)

عطار نیشابوری

عطار نیشابوری ترکیباتی را با واژه‌ی خرابات به این قرار ساخته است: «دردی خرابات، کنج خرابات، گوشه خرابات، خرابات خرابی، عزم خرابات، خرابات حاجت، رندان خرابات، خرابات عشق، خرابات مغان، خرابات جهان، خرابات فنا». او چاره‌ی رسیدن به مقام فنا را در باده‌ی دُردآلود خرابات می‌داند و این گونه می‌سراید:

«بنوش دُرد و فنا شو اگر بقا خواهی که زادراه فنا دردی خرابات است»

(عطار، ۱۳۸۶: ۹۹)

یاران خراباتی را به دور از مکر و تزویر می‌بیند و معتقد است که خراباتیان از تظاهر و ریا در

عبادت

به دورند:

«یار عزیز است خاصه یار خرابات در حق یاری چنین ریا نتوان کرد

(عطار، ۱۳۸۶: ۱۶۹)

مذهب رندان خرابات گیر خرقه و سجاده بیفکن ز دوش
(عطار، ۱۳۸۶: ۱۸۱)

ما ترک مقامات و کرامات گرفتیم در دیر مغان راه خرابات گرفتیم
(عطار، ۱۳۸۶: ۲۴۵)

عراقی

عراقی هم از خرابات در ساختن این ترکیبات بهره برده است: «اسرار خرابات، رندان خرابات، هوای خرابات، خرابات مغان، دام خرابات، کنج خرابات، خرابات عاشقی، خرابات فنا». او معتقد است که اسرار خرابات را کسی می‌داند که از باده‌ی دردآلود خرابات نوشیده باشد، رازی که حتی عقل معاش اندیش آن را در نمی‌یابد:

«اسرار خرابات به جز مست نداند هشیار چه داند که درین کوی چه راز است»
(عراقی، ۱۳۳۸: ۱۵۵)

پس همه را توصیه می‌کند:

«جان باز در خرابات تا جرعه‌ای بیابی مفروش زهد کان جا کمتر خرنند طاعات»
(عراقی، ۱۳۳۸: ۱۳۲)

مولوی

مولوی با خرابات ترکیباتی بدیعی خلق کرده است: «سلطان خرابات، جان خرابات، پیرخرابات، خرابات ازل، خرابات حقایق، خرابات بقا، خرابات دل، میرخرابات، رندان خرابات، خرابات معانی، خرابات فنا، خرابات حقیقت، مستان خرابات، خرابات خدا». مولوی معتقد است که اگر کسی در خراباتی گذر کند که جلوه‌ی جمال و جلال الهی را در آن بنگرد هیچ‌گاه دل بسته‌ی جهان نشده و از غم‌ها و شادی‌های آن و از خیر و شر آن، نه زیاد شادمان و نه بسیار اندوهگین می‌شود:

«سست و فقدان ز خرابات خدا می‌آیی بر شرو شور جهان هم چون شرر می‌خندی»
(مولوی، ۱۳۶۲: ۳۲۹)

او معتقد است که خرابات و خراباتیان را با تکبر ارتباطی نیست:

«در کوی خرابات تکبر نخرند
مردی ز سر کوی خرابات برند»
(مولوی، ۱۳۶۲: ۱۴۸)

نظامی

نظامی گنجه‌ای در پنج گنج خویش بسیار محدود از خرابات سخن به میان آورده و در این
شمار کم هم، معنای مجازی خرابات را مدّ نظر داشته است و سروده است:
«کعبه مرا رهن اوقات بود خانه اصلیم خرابات بود»
(نظامی گنجه‌ای، ۱۳۸۵: ۳۷۵)

وحشی بافقی

جلوه‌ی خرابات در شعر وحشی بافقی زیاد نیست. ولی وی در ترجیع بندی این گونه از
خرابات الست سخن می‌گوید:
«ما گوشه نشینان خرابات الستیم تا بوی می بی هست در این میکده مستیم»
(وحشی بافقی، ۱۳۵۵: ۳۲۹)

کارکردهای خرابات

- ۱- مکان براندازی تزویر و ریا است. تزویری که دامنگیر طاعت و عبادت شده است:
انا الحق آن زمان زن در خرابات رها کن زهد و تزویر مناجات
(عطار نیشابوری، ۱۳۸۶: ۱۲۸)
- ۲- خرابات جایگاه براندازی نام و شهرت و آوازه است. جایگاهی است که دیگر آدمی از
ملاحت خلق هراسی به دل راه نمی‌دهد. آری آن جا حتی سخن لغو بیهوده جایگاهی ندارد:
تو جامی خورده و اندر خرابات برافکندی تو نام و ننگ و طامات
(عطار نیشابوری، ۱۳۸۶: ۱۲۹)
- ۳- جایگاه دستیابی به اسرار و پی بردن به رازهای نهانی فقط در خرابات امکان‌پذیر است و
بس. لذا عطار دنیا را در حکم خراباتی فرض می‌کند که اسرار را می‌توان در آن جلوه‌گر دید:

خراباتی است دنیا تا بدانی در او پیدا همه راز نهانی

(عطار نیشابوری، ۱۳۸۶: ۳۴۵)

۴- خرابات مقامگاه فنای فی الله و رهیدن از خرافات و طامات است:

فنا خواهی شدن در این خرابات حقیقت باز ره کل از خرافات

(عطار نیشابوری، ۱۳۸۶: ۲۱۸)

۵- مکان بیزاری از علم‌های اکتسابی و براندازی عقل دست و پاگیر:

خراباتی شوی می‌خوار گردی ز علم و عقل خود بیزار گردی

(عطار نیشابوری، ۱۳۸۶: ۲۷۹)

۶- جایگاه حق و حقیقت و عیش و گوارایی زندگی فقط در خرابات ترسیم می‌شود:

پیش از آن کاین نفس کل در آب و گل معمار شد

در خرابات حقایق عیش ما معمور بود

(مولوی، ۱۳۶۲: ۲۱۸)

۷- خرابات مأمن فتوت و جوانمردی و نفی کبر و غرور است:

در کوی خرابات تکبر نخرند مردی ز سر کوی خرابات برند.

(مولوی، ۱۳۶۲: ۳۲۱)

۸- خرابات مأمن امن و قبله گاه دل است. هول انگیزی بلای آن به سبب عنایت خداوندی و

امنیت چیزی به حساب نمی‌آید:

در خرابات از لگدکوب بلا جامی مترس کعبه را کردی پناه خود هراس پیل چیست

(جامی، ۱۳۵۰: ۷۹)

۹- خرابات آب زندگی جاودانه می‌بخشد:

هر که از جوی خرابات نخورد آب حیات گر گل باغ بهشت است خزان خواهد بود

(شهریار، ۱۳۷۹: ۵۸)

۱۰- خرابات از انانیت آزاد می‌کند:

خراباتی شدن از خود رهایی است خودی کفر است و رخود پارسایی است

(شبستری، ۱۳۵۵: ۱۷۹)

۱۱- خرابات جایگاه توحید و خداشناسی است:

نشانی داده اندت از خرابات که التوحید اسقاط الاضافات
(شبستری، ۱۳۵۵: ۱۷۹)

۱۲- محل مأوا گرفتن روح آدمی است و آسودن آن:

خرابات آشیان مرغ جان است خرابات آستان لامکان است
(شبستری، ۱۳۵۵: ۱۷۹)

۱۳- جایگاه دوری و پرهیز از کینه‌ها و حسدهاست:

در خرابات مغان منزل نمی‌باید گرفت چون گرفتی کین کس در دل نمی‌باید گرفت
(صائب، ۱۳۸۷: ۱۴۵)

۱۴- آب و هوای خرابات مسیحا پرور است و دم آن جان بخش:

مرده رفتم به خرابات مسیحا گشتم این چه فیض است که با بوم و برو مردان است
(صائب، ۱۳۸۷: ۱۳۸)

۱۵- محل آگاهی یافتن از اسرار و دست‌یابی به حق و حقایق است:

در خرابات ز اسرار حقیقت صائب تا خبر یافتم از بیخبرانم کردند
(صائب، ۱۳۸۷: ۲۱۰)

۱۶- شرط ورود به خرابات پاکی و طهارت است:

به پیر میکده هر کس ارادتی دارد به آستان خرابات بی وضو نرود
(صائب، ۱۳۸۷: ۲۲۵)

۱۷- جایگاه شکستن بت نفس و برهم زدن اساس خود پرستی است:

خراباتی شود اندر عین هستی شکن بت‌های نفس خودپرستی
(صائب، ۱۳۸۷: ۳۱۷)

۱۸- خرابات فرح بخش است و سرور باطنی می‌بخشد:

خشک شد بیخ طرب راه خرابات کجاست تا در آن آب و هوا نشو و نمایی بکنیم
(حافظ، ۱۳۷۵: ۳۶۰)

نتیجه

برای واژه خرابات ریشه و خاستگاه‌های مختلفی قائل شده‌اند. برخی این واژه را با آیین مهرپرستی مربوط دانسته و از هم ردیف آمدن این واژه با دیر و اماکن عبادی، به سائقه مذهبی آن اعتقاد یافته‌اند. معنی منفی "خرابات" (محل فسق و فجور)، در متون ادبی مفهوم عرفانی پیدا کرده و با حضور سنایی این ویژگی برجسته و پررنگ شده است. اگرچه قبل از سنایی کسانی مثل ابوسعید ابوالخیر گاه و بیگاه خرابات را در معنای مثبت به کار برده‌اند. این کاربردها مقدمه‌ای بوده تا سنایی و شاعرانی چون عطار، سپس مولوی و حافظ آن را بیشتر در مفهوم عرفانی به کار ببرند. در مفهوم عرفانی خرابات را مکان براندازی تزویر و ریا، نام و آوازه، مقام فنای فی الله و رهیدن از خرافات و طامات، جایگاه حق و حقیقت، مأوای خداشناسی و محل تصفیه درون از کینه‌ها و حسدها و مکان برهم زدن اساس خودپرستی دانسته‌اند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع و مأخذ

۱. استعلامی، محمد (۱۳۸۷). درس حافظ، تهران: سخن.
۲. انوری ابیوردی، اوحدالدین (۱۳۷۹). دیوان اشعار، به تصحیح مدرس رضوی، تهران: علمی.
۳. اوحدی مراغه‌ای (۱۳۴۰). کلیات اشعار، به تصحیح سعید نفیسی، تهران: امیر کبیر.
۴. بابا طاهر (۱۳۳۳). دیوان اشعار، به تصحیح وحید دستگردی، تهران: امیر کبیر.
۵. باخرزی، ابوالمفاخر یحیی (۱۳۴۵). اوراد الاحباب و فصوص الأدب، تهران: ایرج افشار.
۶. برزگر خالقی، محمدرضا (۱۳۷۴). شرح گلشن راز لاهیجی، تهران: سخن.
۷. بیدل دهلوی، عبدالقادر (۱۳۷۶). کلیات اشعار، به کوشش اکبر بهداروند و پرویز عباسی داکانی، تهران: الهام.
۸. تبریزی، محمدحسین بن خلف (۱۳۶۱). برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، تهران: امیر کبیر.
۹. پورنامداریان؛ تقی (۱۳۸۲). گم‌شده‌ی لب دریا، تهران: سخن.
۱۰. ثروتیان، بهروز (۱۳۸۷). شرح غزلیات حافظ، تهران: نگاه.
۱۱. جامی، عبدالرحمن (۱۳۵۰). کلیات اشعار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۱۲. جلابی هجویری، علی (۱۳۶۹). کشف المحجوب، تهران: امیر کبیر.
۱۳. حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین محمد (۱۳۷۵). دیوان اشعار، به تصحیح قزوینی - غنی، تهران: جمهوری.
۱۴. حسن لی، کاووس (۱۳۸۵). چشمه خورشید، شیراز: نوید شیراز.
۱۵. ختمی‌الاهوری، ابولحسن عبدالرحمان (۱۳۷۴). شرح عرفانی غزل‌های حافظ، به تصحیح خرمشاهی، تهران: قطره.
۱۶. خرمشاهی، بهالدین (۱۳۷۲). حافظ نامه، ج ۱، تهران: علمی.
۱۷. خواجوی کرمانی (۱۳۳۶). دیوان اشعار، تصحیح احمد سهیلی، تهران: کتاب فروشی محمودی.
۱۸. دهلوی، امیر خسرو (۱۳۸۴). دیوان اشعار، به تصحیح محمد روشن، تهران: نگاه.
۱۹. رادمنش، عطا محمد (۱۳۸۴). فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی فلسفی و نجومی گلشن راز، اصفهان: دانشگاه آزاد.
۲۰. رامپوری، شرف‌الدین (۱۳۷۵). غیاث الاغاث، به کوشش منصور ثروت، تهران: امیر کبیر.
۲۱. راوندی، محمد ابن علی (۱۳۷۳). راحه الصدور و آیه السروز، تصحیح اقبال، تهران: علمی.
۲۲. رجایی، احمد علی (۱۳۵۸). فرهنگ اشعار حافظ، تهران: علمی.
۲۳. رشید، محمد (۱۳۸۷). شاهد قدسی، مشهد: رشید.
۲۴. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۶). از کوچه‌ی رندان، تهران: امیر کبیر.
۲۵. سعدی، مصلح ابن عبدالله (۱۳۷۴). کلیات اشعار، به تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران: اقبال.
۲۶. سنایی، ابوالمجد مجدود بن آدم (۱۳۷۱). دیوان سنایی، به تصحیح مصفا، تهران: امیر کبیر.
۲۷. شبستری، شیخ محمود (۱۳۵۵). گلشن‌راز با تصحیح و مقدمه و حواشی و تعلیقات جواد نوربخش، تهران: خانقاه نعمت‌اللهی.
۲۸. شفیعی کدکنی، محمد رضا (۱۳۸۷). الهی نامه، تهران: سخن.
۲۹. شهریار، محمد حسین (۱۳۷۹). دیوان اشعار، تهران: نشر نو.

۳۰. صائب (۱۳۸۷). دیوان اشعار، به تصحیح محمد قهرمان، تهران: امیر کبیر.
۳۱. عنصرالمعالی، کیکاووس (۱۳۵۵). قابوس نامه، به کوشش سعید نفیسی، تهران: بنگاه ترجمه کتاب.
۳۲. عراقی، فخرالدین.. (۱۳۳۱). کلیات اشعار، به کوشش سعید نفیسی، تهران: نشر سنایی.
۳۳. عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۵۴). تذکره‌الاولیا، به تصحیح محمد استعلامی، تهران: زوار.
۳۴. ----- (۱۳۸۶). دیوان اشعار، تصحیح محمد رضا شفیع کدکنی، تهران: نشر سخن.
۳۵. علوی، پرتو. (۱۳۸۰). بانگ جرس، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۳۶. قدسی، محمد. (۱۳۸۱). تصحیح دیوان حافظ، به کوشش حسن ذوالفقاری، تهران چشمه.
۳۷. محمد ابن منور. (۱۳۷۱). اسرار التوحید، تهران: امیر کبیر.
۳۸. مستملی بخاری، اسماعیل بن محمد. (۱۳۶۶). شرح التعرف لمذهب التصوف، با مقدمه و تصحیح محمد روشن، تهران: اساطیر.
۳۹. مرتضوی، منوچهر. (۱۳۴۹). مکتب حافظ، تهران: زوار.
۴۰. ملکی، هرمز (۱۳۸۷). راز درون پرده، تهران: شرکت سهامی نشر.
۴۱. مولوی. (۱۳۶۲). دیوان شمس، تصحیح فروزانفر، تهران: جاویدان.
۴۲. نامعلوم. (۱۳۵۵). تاریخ سیستان، به تصحیح محمد تقی بهار، تهران: خاور.
۴۳. نظامی گنجه‌ای (۱۳۸۵). کلیات، تهران: امیرکبیر.
۴۴. وحشی بافقی (۱۳۵۵). دیوان اشعار، تهران: امیر کبیر.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی